

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۱۳۰

خاص نازل نشده بلکه برای کل جامعه انسانی است، و مسلماً همه انسانها این گونه نیستند، بلکه بسیاری کسانی که این دلائل مختلف را می شنوند و راه حق را باز می یابند، هر دسته ای از این تشنگان حقیقت از یک نوع بیان قرآن بهره می گیرند و بیدار می شوند، و همین اثر، برای نزول این آیات، کافی است، هر چند کوردلانی از آن نتیجه معکوس بگیرند.

به علاوه این گروه متعصب لجوج گر چه راهشان خطا است و خود بدبختند، ولی حق طلبان می توانند در مقایسه کردن خویش با آنها راه حق را بهتر بیابند که در مقابله نور و ظلمت ارزش نور بیشتر معلوم می شود و ادب را حتی از بی ادبان می توان آموخت.

ضمناً از این آیه این درس را در زمینه مسائل تربیتی و تبلیغی می توان فرا گرفت که باید برای رسیدن به هدفهای عالی تربیتی، تنها از یک طریق استفاده نکرد، بلکه از طرق گوناگون و وسائل مختلف بهره گرفت، که مردم ذوقها و استعدادهای مختلفی دارند، و برای نفوذ در هر یک باید از راهی وارد شد و یکی از فنون بلاغت نیز همین است.

دلیل تمانع

آیه بعد به یکی از دلائل توحید، اشاره می کند که در لسان دانشمندان و فلاسفه به عنوان «دلیل تمانع» معروف شده است، می گوید:

ای پیامبر «به آنها بگو اگر با خداوند قادر متعال، خدایان دیگری بود - آنچنان که آنها می پندارند - این خدایان سعی می کردند راهی به خداوند بزرگ صاحب عرش پیدا کنند و بر او غالب شوند» (قل لو كان معه الهة كما يقولون اذا لا بتغوا الى ذی العرش سبيلا).

گر چه جمله «اذا لا بتغوا الى ذی العرش سبيلا» مفهومی این است که آنها

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۱۳۱

راهی به سوی صاحب عرش پیدا می کردند، ولی طرز سخن نشان می دهد که منظور پیدا کردن راهی برای غلبه بر او، مخصوصاً تعبیر به «ذی العرش» به

جای «الله» اشاره به همین مطلب می‌کند یعنی آنها هم می‌خواستند «مالک عرش اعلا» شوند، و بر پهنه جهان هستی حکومت کنند و به همین جهت به مبارزه با او برمی‌خاستند.

به هر حال طبیعی است که هر صاحب قدرتی می‌خواهد قدرت خود را کاملتر و قلمرو حکومت خویش را بیشتر کند و اگر راستی خدایانی وجود داشت این تنازع و تمانع بر سر قدرت و گسترش حکومت در میان آنها در می‌گرفت. در اینجا ممکن است گفته شود چه مانعی دارد که خدایان متعدد باهمکاری یکدیگر بر این عالم حکومت کنند؟ و چه لزومی دارد که به تنازع برخیزند؟! در پاسخ این سؤال باید به این واقعیت توجه داشت که قطع نظر از اینکه علاقه به تکامل و توسعه قدرت برای هر موجودی طبیعی، و قطع نظر از اینکه خدایانی را که مشرکان به آن اعتقاد داشتند دارای بسیاری از صفات بشری بودند که یکی از روشنترین آنها علاقه به حکومت و قدرت بیشتر است، قطع نظر از همه اینها اصولاً لازمه تعدد وجود، اختلاف است، چرا که اگر هیچگونه اختلافی در رویه و برنامه و جهات دیگر نباشد، تعدد معنی نخواهد داشت بلکه هر دو یک چیز خواهند بود (دقت کنید).

نظیر این بحث در آیه ۲۲ سوره انبیاء نیز آمده است آنجا که می‌گوید: لو کان فیهما الهة الا الله لفسدتا: «اگر در زمین و آسمان خدایان دیگری

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۱۳۲

جز «الله» وجود داشتند نظام جهان به هم می‌ریخت». اشتباه نشود، این دو بیان گر چه از پاره‌ای جهات شبیهند ولی اشاره به دو دلیل مختلف می‌کنند که یکی بازگشت به «فساد نظم جهان» بر اثر تعدد خدایان است، و دیگری قطع نظر از نظم جهان از وجود تمانع و تنازع در میان خدایان متعدد سخن می‌گوید (در ذیل آیه ۲۲ سوره انبیاء نیز در این زمینه به خواست خدا سخن خواهیم گفت). و از آنجا که در تعبیرات مشرکان، خداوند بزرگ تا سرحد یک طرف نزاع تنزل کرده است، در آیه بعد بلافاصله می‌گوید: «خداوند از آنچه آنها می‌گویند پاک و منزّه است و از آنچه می‌اندیشند بسیار برتر و بالاتر است» (سبحانه و تعالی عما یقولون علوا کبیرا). در واقع در این جمله کوتاه با چهار تعبیر مختلف، پاکی دامن کبریائیش از اینگونه نسبت‌های ناروا بیان شده است:

- ۱ - «خداوند از این نقائص و نسبت‌های ناروا منزّه است» (سبحانه).
- ۲ - «او برتر از آنست که اینها می‌گویند» (و تعالی عما یقولون).
- ۳ - با ذکر کلمه «علوا» که مفعول مطلق است و برای تاء کید آمده این گفتار را تاء کید نموده است.
- ۴ - سرانجام با تعبیر به «کبیرا» تاکید جدیدی بر آن می‌افزاید.
- قابل توجه اینکه جمله «عما یقولون» (از آنچه آنها می‌گویند) معنی وسیعی دارد که همه نسبت‌های ناروای آنان و لوازمی را که دربردارد شامل می‌شود (دقت کنید).
- سپس برای اثبات عظمت مقام پروردگار و اینکه او برتر از خیال و قیاس

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۱۳۳

و گمان و وهم مشرکان است، به بیان تسبیح موجودات جهان در برابر ذات مقدسش پرداخته، می‌گوید: «آسمانهای هفتگانه و زمین و کسانی که در آنها هستند همگی تسبیح خدا می‌گویند» (تسبیح له السماوات السبع و الارض و من فیهن).

نه تنها آسمانها و زمین، بلکه «هیچ موجودی نیست مگر اینکه تسبیح و حمد خدا می‌گوید ولی شما تسبیح آنها را درک نمی‌کنید» (و ان من شیء الا یسبح بحمده و لکن لا تفقهون تسبیحهم).

با این حال او «حلیم و غفور است» (انه کان حلیمًا غفورًا).

شما را به خاطر شرک و کفرتان فوراً مواخذه نمی‌کند، بلکه به مقدار کافی مهلت می‌دهد و درهای توبه را به روی شما باز می‌گذارد تا اتمام حجت شود.

به تعبیر دیگر شما این توانائی را دارید که زمزمه تسبیح موجودات را از درون همه ذرات جهان بشنوید، و به خداوند یگانه قادر متعال پی برید، ولی کوتاهی می‌کنید، خداوند همه شما را به این کوتاهی فوراً مواخذه و مجازات نمی‌کند، بلکه برای شما حد اکثر مجال و فرصت را در راه شناخت توحید و ترک شرک می‌دهد.

تسبیح و حمد عمومی موجودات جهان.

در آیات مختلف قرآن، سخن از تسبیح و حمد موجودات عالم هستی در برابر خداوند بزرگ به میان آمده که شاید از همه صریح‌تر آیه مورد بحث باشد که بدون هیچگونه استثناء همه موجودات عالم هستی، زمین و آسمان، ستارگان و کیهکشانها، انسانها و حیوانات و برگهای درختان و حتی دانه‌های کوچک اتم

را در این تسبیح و حمد عمومی شریک می‌داند.
قرآن می‌گوید: عالم هستی یکپارچه زمزمه و غوغا است، هر موجودی به نوعی
به حمد و ثنای حق مشغول است، و غلغله‌ای خاموش در پهنه عالم هستی

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۱۳۴

طنین افکنده که بی‌خبران توانائی شنیدن آنرا ندارند، اما اندیشمندانی که قلب
و جانیشان به نور ایمان زنده و روشن است، این صدا را از هر سو به خوبی به
گوش و جان می‌شنوند و به گفته شاعر:

گر تو را از غیب چشمی باز شد

با تو ذرات جهان همراه شد

نطق آب و نطق خاک و نطق گل

هست محسوس حواس اهل دل!

جمله ذرات در عالم نهان

با تو می‌گویند روزان و شبان

ما سمیعیم و بصیر و باهشیم

با شما نامحرمان ما خامشیم

از جمادی سوی جان جان شوید

غلغل اجزای عالم بشنوید

فاش تسبیح جمادات آیدت

وسوسه‌ی تاءویلها بزدایدت

ولی در تفسیر حقیقت این حمد و تسبیح در میان دانشمندان و فلاسفه و
مفسران بسیار گفتگو است:

بعضی آنرا حمد و تسبیح حالی دانسته‌اند، و بعضی «قالی» که خلاصه
نظرات آنها را با آنچه مورد قبول ما است ذیلاً می‌خوانید:

۱ - جمعی معتقدند که همه ذرات موجودات این جهان اعم از آنچه ما آنرا عاقل
می‌شماریم یا بیجان و غیر عاقل همه دارای یکنوع درک و شعورند، و در عالم
خود تسبیح و حمد خدا می‌گویند، هر چند ما قادر نیستیم به نحوه درک و
احساس آنها پی ببریم و زمزمه حمد و تسبیح آنها را بشنویم.

آیاتی مانند و ان منها لما یهبط من خشية الله: «بعضی از سنگها از ترس خدا از

فراز کوهها به پائین می افتند» (سوره بقره آیه ۷۴).
مانند فقال لها و للارض ائتیا طوعا او کرها قالتا اتینا طائعين:
«خداوند به آسمان و زمین فرمود از روی اطاعت یا کراهت به فرمان من آئید،
آنها گفتند ما از در اطاعت می آئیم» (سوره فصلت آیه ۱۱)... و مانند آن را
می توان گواه بر این عقیده گرفت.

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۱۳۵

۲ - بسیاری معتقدند که این تسبیح و حمد، همان چیزی است که ما آنرا
«زبانحال» می نامیم، حقیقی است نه مجازی، ولی به زبان حال است نه قال
(دقت کنید).

توضیح اینکه: بسیار می شود به کسی که آثار ناراحتی و درد و رنج و بی خوابی
در چهره و چشم او نمایان است می گوئیم: هر چند تو از ناراحتیت سخن
نمی گوئی اما چشم تو می گوید که دیشب به خواب نرفتی، و چهره ات
گواهی می دهد که از درد و ناراحتی جانکاهی رنج میبری!
این «زبانحال» گاهی آنقدر قوی و نیرومند است که «زبان قال» را
تحت الشعاع خود قرار می دهد و به تکذیب آن برمی خیزد و به گفته شاعر:

گفتم که با مکر و فسون

پنهان کنم راز درون!

پنهان نمی گردد که خون

از دیدگانم می رود!

این همان چیزی است که علی (علیه السلام) در گفتار معروفش می فرماید: ما
اضمر احد شیئا الا ظهر فی فلتات لسانه و صفحات وجهه: «هرگز کسی
رازی را در دل نهان نمی کند مگر اینکه در لابلای سخنان ناآگاه و صفحه
صورتش آشکار می گردد».

از سوی دیگر آیا می توان انکار کرد که یک تابلو بسیار زیبا که شاهکاری از هنر
راستین است گواهی بر ذوق و مهارت نقاش می دهد و او را مدح و ثنا
می گوید؟

آیا می توان انکار کرد که دیوان شعر شعرای بزرگ و نامدار از قریحه عالی آنها
حکایت می کند؟ و دائما آنها را می ستاید؟

آیا می توان منکر شد که ساختمانهای عظیم و کارخانه های بزرگ و مغزهای

پیچیده الکترونیک و امثال آنها، با زبان بیزبانی از سازنده و مخترع و مبتکر خود سخن می‌گویند، و هر یک در حد خود از آنهاستایش می‌کنند؟

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۱۳۶

بنابراین باید قبول کرد که عالم شگرف هستی با آن نظام عجیبش، با آن همه رازها و اسرار، با آن عظمت خیره‌کننده‌اش و با آن ریزه‌کاریهای حیرت‌زا همگی «تسبیح و حمد» خدا می‌گویند.

مگر «تسبیح» جز به معنی پاک و منزّه شمردن از عیوب می‌باشد؟ ساختمان و نظم این عالم هستی می‌گوید خالق آن از هرگونه نقص و عیبی مبرا است.

مگر «حمد» چیزی جز بیان صفات کمال می‌باشد؟ نظام جهان‌آفرینش از صفات کمال خدا، از علم بی‌پایان و قدرت بی‌انتهای حکمت و وسیع و فراگیر او سخن می‌گوید.

مخصوصاً با پیشرفت علم و دانش بشر، و پرده برداشتن از گوشه‌هایی از اسرار و رازهای این عالم پهناور، این حمد و تسبیح عمومی موجودات آشکارتر شده است.

اگر یک روز آن شاعر نکته‌پرداز هر برگه‌ای از برگهای درختان سبز رادفتری از معرفت کردگار می‌دانست، دانشمندان گیاهشناس امروز درباره این برگها نه یک دفتر بلکه کتابها نوشته‌اند، و از ساختمان اسرار آمیز کوچکترین اجزای آن یعنی سلولها گرفته تا طبقات هفتگانه برگ، و دستگاه تنفسی آن، و رشته‌های آبیاری و تغذیه و سایر مشخصات بسیار پیچیده برگها در این کتابها، بحثها کرده‌اند.

بنابراین هر برگه شب و روز نغمه توحید سر می‌دهد و آواز رسای تسبیحش را در درون باغ و جنگل، بر فراز کوهها، در خمیدگی درهها پخش می‌کند، اما بیخبران چیزی از آن نمی‌فهمند، خاموشش می‌شمارند و زبان بسته!

این معنی برای تسبیح و حمد عمومی موجودات کاملاً قابل درک است و نیاز به آن ندارد که ما برای همه ذرات عالم هستی درک و شعور قائل شویم چرا که دلیل قاطعی برای آن در دست نیست و آیات گذشته نیز به احتمال زیاد همان

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۱۳۷

زبان حال را بیان می‌کند.

پاسخ به یک سؤال

ولی در اینجا یک سؤال باقی می‌ماند و آن اینکه اگر منظور از تسبیح و حمد حکایت نظام آفرینش از پاکی و عظمت و قدرت خدا است، و «صفات سلبیه» و «ثبوتیه» او را شرح می‌دهد پس چرا قرآن می‌گوید شما حمد و تسبیح آنها را نمی‌فهمید؟ اگر بعضی نفهمند حداقل دانشمندان که می‌فهمند.

ولی این سؤال دو پاسخ دارد:

نخست اینکه روی سخن با اکثریت مردم نادان و مخصوصا مشرکان است و دانشمندان باایمان که در اقلیت قرار دارند از این عموم، مستثنا هستند که هر عامی استثنائی دارد.

دیگر اینکه آنچه ما از اسرار این عالم می‌دانیم در برابر آنچه نمی‌دانیم همانند قطره‌ای است در برابر دریا و ذره کاهی است در مقابل یک کوه عظیم، که اگر درست بیندیشیم حتی نام علم و دانش نمی‌توان بر آن گذاشت.

تا بدانجا رسید دانش من

که بدانستمی که نادانم!

بنابراین در واقع ما تسبیح و حمد این موجودات را هر چند دانشمند باشیم نمی‌شنویم چرا که آنچه را می‌شنویم تنها یک کلمه است از یک کتاب بزرگ و روی این حساب می‌توان به صورت یک حکم عمومی خطاب به همه جهانیان گفت شما تسبیح و حمد موجودات عالم هستی را که به زبان حال دارند درک نمی‌کنید، زیرا آنچه درک می‌کنید بقدری ناچیز است که به حساب نمی‌آید.

۳ - بعضی از مفسران نیز احتمال داده‌اند که حمد و تسبیح عمومی موجودات در اینجا ترکیبی از زبان «حال» و «قال» یا به تعبیر دیگر «تسبیح تکوینی» و «تشریعی» باشد، چرا که بسیاری از انسانها و همه فرشتگان از روی درک

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۱۳۸

و شعور حمد و ثنای او می‌گویند و همگی ذرات موجودات نیز بازبانحالشان از عظمت و بزرگی خالق بحث می‌کنند.

گرچه این دو نوع حمد و تسبیح با هم متفاوت است ولی در قدر جامع یعنی

مفهوم وسیع کلمه حمد و تسبیح، مشترک می‌باشند. ولی چنانکه پیدا است تفسیر دوم با آن شرح که بیان کردیم از همه دلچسب‌تر است.

گوشه‌ای از روایات اهل بیت

در روایاتی که از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه اهل بیت (علیهم السلام) رسیده تعبیرات جالبی در این زمینه دیده می‌شود، از جمله:

یکی از یاران امام صادق (علیه السلام) می‌گوید: از تفسیر آیه و ان من شیء الا یسبح بحمده سؤال کردم، امام (علیه السلام) فرمود: کل شیء یسبح بحمده و انا لنری ان ینقض الجدار و هو تسبیحها: «آری هر چیز تسبیح و حمد خدا می‌گوید حتی هنگامی که دیوار می‌شکافد و صدائی از آن به گوش می‌رسد آن نیز تسبیح است»!

از امام باقر (علیه السلام) نقل شده که فرمود: نهی رسول الله عن ان توسم البهائم فی وجوهها، و ان تضرب وجوهها لانها تسبح بحمد ربها: «پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: علامت داغ در صورت حیوانات نگذارید و تازیانه به صورت آنها نزنید، زیرا آنها حمد و ثنای خدا می‌گویند». و نیز از امام صادق (علیه السلام) نقل شده: ما من طیر یصاد فی بر ولا بحر و لا شیء یصاد من الوحش الا بتضییعه التسبیح: «هیچ پرندهای در صحرا و دریا صید نمی‌شود و هیچ حیوان وحشی به دام صیاد نمی‌افتد مگر به خاطر ترک تسبیح»!

امام باقر (علیه السلام) صدای گنجشکانی را شنید، فرمود: می‌دانید اینها چه

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۱۳۹

می‌گویند، ابو حمزه ثمالی که از یاران خاص امام بود می‌گوید عرض کردم نه، فرمود: یسبحن ربهن عز و جل و یسئلن قوت یومهن: «اینها تسبیح خداوند بزرگ را می‌گویند و روزی خود را از او می‌خواهند». در حدیث دیگری می‌خوانیم که یک روز پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نزد عایشه آمد، فرمود: این دو لباس مرا بشوی عرض کرد: ای رسول خدا دیروز شستم، فرمود: اما علمت ان الثوب یسبحن فاذا اتسخ انقطع تسبیحه «آیا نمی‌دانی که لباس انسان نیز تسبیح خدا می‌گوید و هنگامی که چرک و آلوده شود تسبیح آن قطع می‌شود»!

در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: للدابة علی صاحبها ستة حقوق لا یحملها فوق طاقتها، و لا یتخذ ظہرها مجلسا یتحدث علیہا، و یبدء بعلفها اذا نزل، و لا یسمها فی وجهها، و لا یضربها فانها تسبح و یعرض علیہا الماء اذا مربہا:

«حیوان بر صاحبش، شش حق دارد: بیش از توانائیش بر او بار نکند، پشت او را مجلسی برای سخن گفتن قرار ندهد (بلکه هنگامی که به دیگری می رسد و می خواهد با او سخن بگوید پیاده شود و پس از اتمام سخن سوار شود)، در هر منزلی وارد می شود، نخست علف او را آماده کند، علامت داغ در صورت او نگذارد، و او رانزند، چرا که تسبیح خدا می گوید و هنگامی که بر چشمه آب و مانند آن می گذرد، او را به کنار آب برد» (تا اگر تشنه است بنوشد). مجموعه این روایات که بعضی از آنها معانی دقیق و باریکی دارند نشان می دهد که این حکم عمومی تسبیح موجودات، همه چیز را بدون استثناء در بر می گیرد و همه اینها با آنچه در تفسیر دوم (تسبیح به معنی زبان حال و تکوین) گفتیم

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۱۴۰

کاملاً سازگار است، و اینکه در این روایات خواندیم هنگامی که لباس آلوده و کثیف می شود، تسبیح آن قطع می گردد، ممکن است اشاره به این باشد که موجودات تا چهره پاک طبیعی دارند، انسان را به یاد خدا می اندازند، اما هنگامی که چهره پاک طبیعی خود را ازدست دادند دیگر آن یادآوری از بین می رود.

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۱۴۱

آیه ۴۵ - ۴۸

آیه و ترجمه

و اذا قرأت القرآن جعلنا بینک و بین الذین لا یؤمنون بالآخرة حجابا مستورا ۴۵
و جعلنا علی قلوبہم اکنۃ ان یفقهوه و فی اذانہم وقرا و اذا ذکرک ربک فی القرآن وحده ولوا علی ادبرہم نفورا ۴۶
نحن اعلم بما یستمعون به اذ یستمعون الیک و اذ ہم نجوی اذ یقول الظلمون ان تتبعون الا رجلا مسحورا ۴۷

انظر كيف ضربوا لك الامثال فضلوا فلا يستطيعون سبيلا ٤٨

ترجمه :

٤٥ - و هنگامی که قرآن می خوانی میان تو و آنها که ایمان به آخرت ندارند حجاب ناپیدائی قرار می دهیم!

٤٦ - و بر دل‌های آنها پوشش‌هایی، تا آن را نفهمند، و در گوش‌هایشان سنگینی، و هنگامی که پروردگارت را در قرآن به یگانگی یاد میکنی پشت می کنند

تفسیر نمونه جلد ١٢ صفحه ١٤٢

برمی گردانند.

٤٧ - ما می دانسیم آنها به چه منظوری به سخنان تو گوش فرامی دهند، و هنگامی که با هم نجوا می کنند، در آن هنگام که ستمگران می گویند شما جز از انسانی که سحر شده است پیروی نمی کنید!

٤٨ - بسین چگونه برای تو مثل می زنند، و از همین رو گمراه شدند و قدرت پیدا کردن راه (حق) را ندارند!

شان نزول:

جمعی از مفسران مانند طبرسی در مجمع البیان و فخر رازی در تفسیر کبیر و بعضی دیگر در شان نزول آیات فوق چنین گفته اند که آیه نخست درباره گروهی از مشرکان نازل شده که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را به هنگامی که در شب تلاوت قرآن می کرد و در کنار خانه کعبه نماز می گذارد آزار می دادند، و او را با سنگ می زدند و مانع دعوت مردم به اسلام می شدند. خداوند به لطفش چنان کرد که آنها نتوانند او را آزار کنند (و شاید این از طریق رعب و وحشتی بود که از پیامبر در دل آنها افکند).

در روایت دیگری می خوانیم هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) قرآن می خواند دو نفر از مشرکان در طرف راست و دونفر در طرف چپ قرار می گرفتند و کف می زدند و سوت می کشیدند و با صدای بلند اشعار می خواندند تا صدای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به گوش مردم نرسد.

«ابن عباس» می گوید: ابو سفیان و ابوجهل و غیر آنها گاهی نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می آمدند و به سخنان او گوش فرا می دادند، روزی یکی از آنها به دیگران گفت: اصلاً من نمی فهمم محمد چه می گوید؟ فقط می بینم لب‌های او حرکت می کند!

ولی ابو سفیان گفت: فکر می‌کنم بعضی از سخنانش حق است، ابوجهل اظهار داشت او دیوانه است و ابولهب اضافه کرد او کاهن است، دیگری گفت او شاعر است و به دنبال این سخنان ناموزون و نسبتهای ناروا آیات فوق نازل گشت.

تفسیر:

بی‌خبران مغرور و موانع شناخت

به دنبال آیات گذشته این سؤال برای بسیاری پیش می‌آید که با وضوح مساله توحید به طوری که همه موجودات جهان به آن گواهی می‌دهند چرا مشرکان این واقعیت را نمی‌پذیرند؟ چرا آنها این آیات گویا و رسای قرآن را می‌شنوند و بیدار نمی‌شوند؟!

آیات مورد بحث می‌تواند اشاره به پاسخ این سؤال باشد.

نخستین آیه می‌گوید: «ای پیامبر! هنگامی که قرآن می‌خوانی میان تو و آنها که ایمان به آخرت ندارند، حجاب و پوششی قرار می‌دهیم» (و اذا قرأت القرآن جعلنا بینک و بین الذین لا يؤمنون بالاخرة حجابا مستورا).

این حجاب و پرده، همان لجاجت و تعصب و خودخواهی و غرور و جهل و نادانی بود که حقایق قرآن را از دیدگاه فکر و عقل آنها مکتوم می‌داشت و به آنها اجازه نمی‌داد حقایق روشنی همچون توحید و معاد و صدق دعوت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و مانند آنها را درک کنند.

در اینکه مستور در اینجا صفت برای حجاب است، یا برای شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، و یا حقایق قرآن، بحثی داریم که در نکات آخر می‌خوانید، همچنین در چگونگی نسبت دادن ایجاد این حجاب به خداوند سخنی است که در آنجا خواهد آمد.

آیه بعد اضافه می‌کند که «ما بر دل‌های آنها پوششهایی قرار داده‌ایم تا قرآن

را درک نکنند و در گوشه‌هایشان ثقل و سنگینی» (و جعلنا علی قلوبهم اكنة ان یفقهوه و فی آذانهم وقرا).

و لذا «هنگامی که پروردگارت را در قرآن به یگانگی یاد میکنی آنها پشت می‌کنند و رو بر می‌گردانند» (و اذا ذکرک ربک فی القرآن وحده ولوا علی ادبارهم نفورا).

راستی چه عجیب است فرار از حق، فرار از سعادت و نجات، و فرار از خوشبختی و پیروزی و فهم و شعور.

نظیر همین معنی در سوره «مدثر» آیات ۵۰ و ۵۱ آمده است: کانهم حمر مستنفره فرت من قسورة: «گوئی آنها خران رم کننده‌ای هستند که از شیر ژیان می‌گریزند!

باز اضافه می‌کند: «ما می‌دانیم آنها به چه منظوری به سخنان تو گوش فرا می‌دهند هنگامی که نزد تو می‌آیند و پای سخنان می‌نشینند» (نحن اعلم بما یستمعون به اذ یستمعون الیک).

و هنگامی که آنها با هم نجوی می‌کنند و سخنان در گوشی دارند (واذ هم نجوی).

«هنگامی که ظالمان به مؤمنان می‌گویند شما تنها از کسی پیروی می‌کنید که مسحور شده، ساحران در عقل و هوش او نفوذ کرده، و آنرا مختل ساخته‌اند» (اذ یقول الظالمون ان تتبعون الا رجلا مسحورا).

در حقیقت آنها به منظور درک حقیقت به سراغ تو نمی‌آیند و سخنان را با گوش جان نمی‌شنوند، بلکه هدفشان آنست که بیایند و اخلال کنند، وصله بچسبانند و مؤمنان را - اگر بتوانند - از راه بدر برند، اصولا کسی که بر قلبش پوشش و در گوشش (در برابر شنیدن حق) سنگینی است، جز به چنین قصدهائی پای

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۱۴۵

سخن مردان حق نمی‌نشیند.

در آخرین آیه باز روی سخن را به پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) کرده، ضمن عبارت کوتاهی پاسخ دندان شکنی به این گروه گمراه می‌دهد و می‌گوید: «بنگر چگونه برای تو مثل می‌زنند (یکی ساحرت می‌خواند دیگری مسحور، یکی کاهن و دیگری مجنون) و از همین رو آنها گمراه شده‌اند و قدرت پیدا کردن راه حق را ندارند (انظر کیف ضربوا لک الامثال فضلو فلا یستطیعون سبیلا).

نه اینکه راه ناپیدا باشد و چهره حق مخفی گردد، بلکه آنها چشم بینا ندارند، و عقل و خرد خود را به خاطر بغض و جهل و تعصب و لجاج از کار انداخته‌اند.

نکته‌ها:

۱ - جمع بندی و مروری بر این آیات

فوق، ترسیم دقیقی از حال گمراهان و موانع شناخت می‌کند، و به‌طور کلی می‌گوید: آنها سه مانع بزرگ شناخت دارند و گرنه دیدن چهره حق، سهل و آسان است.

نخست اینکه: میان تو و آنها حجابی افتاده است، این حجاب درحقیقت چیزی جز کینه‌ها، حسادتها و بغض و عداوتها که نسبت به تو دارند نیست، این امور سبب شده که شخصیت والای تو را نبینند و عظمت گفتار و رفتار تو را درک نکنند، حتی خوبیها در نظرشان زشتی جلوه کند.

دیگر اینکه منهای کینه‌ها و حسادتی که به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) داشتند، اصولاً بر دل‌های آنها پرده جهل و تقلید کورکورانه افتاده بود به طوری که حاضر نبودند سخن حق را از هیچکس بشنوند.

بالاخره سومین مانع شناخت آنها این بود که حتی ابزار شناختشان، مانند

